



جسم مورد نظر ملاصدرا در معاد جسمانی تنها اشتراک لفظی با جسم دنیوی دارد

معاد جسمانی یکی از مسایل مطرح در فلسفه و دین است که در جاهای مختلفی از آیات قرآن به موضوع معاد و معاد جسمانی پرداخته شده است. فیلسوفان و متکلمان مختلفی نیز در ادیان و آیین‌های مختلف به بررسی این موضوع پرداخته‌اند. ملاصدرا نیز یکی از فیلسوفان مسلمان است که به این بحث پرداخته است.

معاد جسمانی یکی از مسایل مطرح در فلسفه و دین است که در جاهای مختلفی از آیات قرآن به موضوع معاد و معاد جسمانی پرداخته شده است. فیلسوفان و متکلمان مختلفی نیز در ادیان و آیین‌های مختلف به بررسی این موضوع پرداخته‌اند. ملاصدرا نیز یکی از فیلسوفان مسلمان است که به این بحث پرداخته است.

به گزارش سرویس اندیشه خبرگزاری رسا، مسأله معاد از مسایل بسیار مهم در ادیان و اعتقادات مختلف است و نمی‌توان تأثیر آن را در صورت پذیرش و عدم پذیرش در چگونه زیستن نادیده گرفت. بیشتر ادیان و برخی اعتقادات آن را پذیرفته‌اند و در اصل معاد هیچ تردیدی را روا نمی‌دارند. اما مسأله‌ای وجود دارد که مورد اختلاف است و آن این‌که، آیا معاد صرفاً روحانی یا جسمانی است و یا ترکیبی از هر دو مورد نظر است؟ البته به نظر می‌رسد معاد صرفاً جسمانی در این اختلافات جایگاه بالایی ندارد و اکثر اختلافات بر سر وجود معاد صرفاً روحانی از طرفی و ترکیبی از معاد جسمانی و روحانی از طرف دیگر است.

گروهی معاد را صرفاً روحانی می‌دانند و عده‌ای هم، چون بوعلی سینا معاد جسمانی را نیز در کنار معاد روحانی پذیرفته‌اند. اما دلیلی عقلی بر آن اقامه نکرده‌اند و تنها دلیلشان در صدق این مدعا قول پیامبر صادق است. ملاصدرا نخستین فیلسوفی است که سعی داشته دلایل عقلانی برای اثبات معاد جسمانی ارائه دهد و بخش عظیم استدلال‌های خود را بر اصالت وجود، حرکت جوهری و جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا بودن نفس استوار می‌سازد.

اما آیا دلایل ملاصدرا و اصولی که او از آن‌ها استفاده نموده کافی است؟ آیا می‌توان از مقدمات و مبانی او معاد جسمانی را نتیجه گرفت؟ اصالت وجود از وضوح کافی برخوردار نیست

«اصالت وجود» نخستین و مهم‌ترین اصل از اصول ملاصدرا در اثبات معاد جسمانی است که یکی از پایه‌های مهم و اصلی فلسفه او نیز به شمار می‌آید. بر اساس اصالت وجود، حقیقت هر چیزی نحوه وجود خاصش است و نه ماهیت آن. همچنین بنابر نظر ملاصدرا، وجود قابل تعریف نیست و تنها باید آن را شهود کرد.

ولی نکته اینجا است، آیا می‌توان چیزی که قابل تعریف نیست را از اصول اثبات امری به شمار آورد؟ درباره شهود هم با پذیرش معتبر و یقین‌آور بودن آن برای خود فرد، یقین‌آور دانستن آن برای دیگران جای تردید دارد.

همچنین امروزه با مشاهده یک شی، چیزی که از آن استنباط می‌شود و در فهم و شناخت آن به ما کمک می‌کند، نه وجود است، نه ماهیت و نه اصالت هیچ یک از آن دو؛ بلکه اجزا و عناصر سازنده آن ما را در شناخت شی یاری می‌کنند. بنابراین مهم‌ترین اصل ملاصدرا یعنی اصالت وجود، به طور واضح توضیح داده نشده است.

با برطرف شدن اصل نیاز به ماده، دیگر نیازی به آن نداریم

اصول خود صدرا مبتنی بر این امر است که قوام هر شی مرکب به صورتش است و نیاز به ماده، به علت قصور وجود او در فردیت ذاتی خود است. (1) همچنین بر اساس اصل هفتم اسفار، تشخیص بدن به نفسش است نه به جسمش.

با توجه به این دو اصل، اگر این نفس است که تشخیص بدن به آن است و با تغییر صورت دنیوی به برزخی و اخروی باقی است و علت احتیاج به ماده به خاطر نقص است. پس در سیر تکامل انسان در جریان حرکت جوهری - که البته چگونگی آن نیز خالی از اشکال نیست - و برطرف شدن این نقص‌ها، نیاز به جسم نیز زایل می‌گردد. علاوه بر این، ماده، قوه حامل حقیقت شی است و از آنجایی که در آخرت قوه‌ها به فعل تبدیل می‌شوند، نیازی به چنین ماده‌ای نیست.

علت نیاز نفس در این جهان به بدن به خاطر مطابقتش با این عالم و نقص این عالم است. با رفع این مشکل در سرای دیگر نیازی به چنین ماده‌ای در کار نخواهد بود. حتی با پذیرش این‌که این جسم است که در آخرت باید متحمل ثواب و عقاب شود، جسمی که در آخرت حاضر می‌شود، ویژگی‌های جسم این دنیا را نخواهد داشت؛ چرا که تغییر یکی از ویژگی‌های جسم دنیوی است؛ در حالی که تغییر و حرکت مستقیم در آخرت راه ندارد.

قوه مجرد خیال نمی‌تواند جزء باقی از جسم دنیایی باشد

ملاصدرا در مشهد پنجم از مفتاح هجدهم کتاب مفاتیح الغیب می‌نویسد: نفس هنگامی که بدن و این جهان را رها نمود، با خودش قوه خیال را که صورت‌های جسمانی را ادراک می‌نماید همراه می‌برد. همچنین بنابر اصل پنجم مفاتیح الغیب و اصل هشتم اسفار قوه خیال مجرد و جوهر قایم به ذات است.

«اصل پنجم آن‌که از آن‌چه که خداوند به ما الهام فرموده دانستی که قوه خیالی و جزء (بخش) حیوانی از انسانی جوهری است که از این بدن حسی عنصری و این کالبد محلول (حل شدنی و تحلیل رونده) بشری تجرد دارد.» (2)

حال با توجه به مجرد بودن قوه خیال، از بدن عنصری چگونه می‌توان گفت: آنچه پس از مرگ از این نشئه فانی از انسان باقی می‌ماند قوه خیال است؟

در ضمن این‌که قوه خیال پایان نشئه دنیا و آغاز نشئه آخرت است، از ویژگی‌های کدام نشئه برخوردار است؟ اگر ویژگی نشئه دنیا را دارد، پس فانی است و اگر ویژگی نشئه آخرت را دارا است، دیگر مربوط به دنیا نیست.

در واقع شاید بتوانیم قوه خیال را جزء شؤون نفس بدانیم که امری باقی است نه به عنوان یک امر مجزا و باقی از نشئه دنیا.

در اصل یازدهم اسفار بیان شده که نفس انسانی تنها موجودی است که با حفظ وحدتش سه مرتبه وجود (عالم طبیعی، عالم صور ادراکی مجرد از ماده و عالم صور عقلی و مثل الهی) را دارا است و به صورت مرتبه‌ای و یکی پس از دیگری این مراحل را دارا می‌شود.

با توجه به این گفته‌ها در این انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر یا مرحله بالاتر، عین مرحله قبلی را در درون خود دارا است - که در این صورت لازم می‌آید نفس، جسم هم باشد - و یا این‌که حالت تحول یافته قسمت قبلی را دارا است - در این صورت فاقد ویژگی‌های مرحله قبلی است.

علت مرگ، بی‌نیازی نفس از ماده است

بر اساس نظر ملاصدرا علت مرگ، رویگردانی نفس از عالم طبیعت و بی‌نیازی آن از ماده بر اساس تکامل خود و استقلال جوهری و استکمالش است و حقیقت مرگ بین انسان و آنچه غیر انسان و غیر صفات لازمه انسان است جدایی می‌اندازد. (3)

بر اساس این دیدگاه اگر علت مرگ رسیدن به استقلال و استکمال و روی گردانی‌اش از جسم است، پس از استقلال چه نیاز دوباره‌ای به جسم پیدا می‌شود؟ در ضمن خود ملاصدرا نیز اشاره می‌کند که تعلق آن به بدن و تدبیرش به کلی قطع می‌شود، حال چگونه می‌توان گفت که این قطع به صورت کل در آخرت از بین می‌رود و تنها محدود به زمان خاصی است؟

همچنین ملاصدرا به مرگ احترامی نیز اشاره نموده ولی هیچ توضیحی راجع به آن ندارد و تکلیف نفس را پس از آن و چگونگی جدایی آن از بدن در صورتی که هنوز به کمال نرسیده است را مشخص نمی‌کند.

صدالمتالهین در اسفار پس از بیان اصول یازده‌گانه و همین‌طور در زادالمسافر بیان می‌کند انسان بر حسب فطرت اصلی خود، متوجه آخرت است و کم‌کم به غایتش می‌رسد و همچنین یادآور شده، نفس در این جهان به علت نقصی که در ماده است به بدن نیازمند است. با توجه به مطالب بیان شده این مسأله مطرح می‌شود که کسانی هستند که نسبت به آخرت بی‌توجه‌اند و اعمال غیر شایسته انجام داده و از فطرت خود دور می‌افتند، این افراد چگونه به غایت نهایی خود می‌رسند؟ همچنین با توجه به این‌که گفته شد علت اصلی مرگ رسیدن به مجرد کامل نفس است، مرگ این افراد چگونه تبیین می‌شود؟

مطلب دیگر این‌که از آنجایی که علت نیاز به ماده نقص این جهان نسبت به جهان دیگر بوده است، مگر آن جهان هم دارای نقص از نوع دنیوی است که نیاز به ماده دنیوی پیش بیاید؟

همچنین افرادی که در کودکی و یا در بدو تولد می‌میرند و یا افراد فاقد صلاحیت و یا افراد ناقص الخلقه که روحشان نمی‌تواند صور ادراکی داشته باشد و به مجرد برسد چگونه می‌میرند؟ ملاصدرا باید توضیح بیشتری در خصوص مرگ احترامی و تکلیف نفس کامل نشده پس از آن ارائه می‌کرد.

معاد جسم به نیستی و نابودی است

علاوه بر این موارد در زادالمسافر بیان شده که انسان در حرکت رجوعی به غایت آخرش و رسیدن از دنیا به آخرت، باید بدن مادی‌اش فنا شود و از دنیا و حدود نفسانی و طبیعی خارج شود؛ زیرا هر متحرکی تا از تمامی حدود بین مبدأ و مقصد جدا نشود به مقصد نخواهد رسید.

در عباراتی از رسالة الحشر مشاهده می‌شود ملاصدرا معاد جسم را به نیستی و نابودی می‌داند و انتقال آن را از عالم ظلمات و بدی‌ها و معدنات به سرای دیگر ناممکن می‌داند؛ چرا که سرچشمه هیولی امکان است و سرچشمه حرکت، قوه استعدادی که اموری‌اند نارسا و ناتمام و غایات برابر مبادی‌اند و با هم همانندی دارند. (4)

همچنین در اصل سوم از باب یازدهم اسفار نیز اشاره شده که «و اجماع العقلاء علی أن الدنيا تضحلّ و تنفی ثم لا تعود و لا تعمر أبداً». (5)

بر اساس این بیانات ماده در اصل امری است نابود شدنی و آنچه باقی می‌ماند نفس است و بر اساس قاعده فلسفی، اعاده معدوم محال است؛ پس بازگشت جسم مادی به صورت دنیوی و با همان ویژگی‌ها هم در آخرت محال است.

در رسالة الحشر بیان شده: جسمی که حیاتش ذاتی و بلکه آن عین حیات است همان جسم اخروی است که نیازی به ماده و موضوع نداشته و حاجتی هم به مدبر روحانی که وی را تدبیر و اراده نماید نیز ندارد و همچنین نیاز به نفسی که بدو تعلق گرفته و از قوه به فعلش خارج نماید هم ندارد چون خود عین نفس است و احتیاج به نفس دیگری ندارد. (6)

جسم مورد نظر ملاصدرا در معاد جسمانی تنها اشتراک لفظی با جسم دنیوی دارد

با توجه به این مطلب و مطالب دیگری که در باب جسم اخروی بیان شده می‌توان دریافت که جسمی که ملاصدرا در مورد آن صحبت می‌کند، تنها اشتراک لفظی یا جسم دنیوی دارد؛ چرا که ویژگی‌های جسم دنیوی را دارا نیست. شاید بتوان گفت جسمی که او از آن سخن می‌گوید امری است روحانی.

برای آشنایی بیشتر مطالبی دیگر از این دست را در آثار ملاصدرا بیان می‌نماییم؛

او در مفاتیح الغیب پس از بیان 6 اصل در مورد امر بازگرنده می‌نویسد: «بازگرنده در بازگشت همین شخص است بعینه، هم از جهت نفس و هم از جهت بدن، اگر چه خصوصیات و ویژگی‌های بدن، از مقدار و وضع و غیر آن تبدیل و دگرگونی یافته است، ولی در بقاء و استواری شخصیت او همان گونه که دانستی، خلل و عیبی وارد نمی‌سازد.» (7)

مانند این مطلب در اشراق نهم در شواهد نیز ذکر شده است: «بسیاری از لوازم بدن های این دنیا از بدن های اخروی سلب می شود.» (8) بنابر مطالبی در رسالة الحشر نیز جسم اخروی دارای حیات ذاتی است و نیازی به نفسی که بدان تعلق گیرد و آن را از قوه به فعل تبدیل سازد ندارد، چون خودش عین نفس است.

حرکت جوهری از دلایل کافی برخوردار نیست

تبدیل شدن جسم به روح در طی یک حرکت خاص محل مناقشه است و نیاز به توضیحات بیشتری دارد. بحث حرکت جوهری، کاستی های آن خود بحثی است جدا و مجال دیگری را برای بررسی می طلبد. برای مثال در این سیر موجودی که در مرز تبدیل جسم به روح قرار می گیرد، دقیقا چه موجودی است؟ جسم است یا روح؟ آیا می توانیم اثبات کنیم ماده دارای استعدادی است که می تواند با آن از مرز طبیعت فراتر رود؟ همچنین دلایلی که ملاصدرا برای حرکت جوهری اقامه کرده نیز خالی از اشکال به نظر نمی رسد. نتیجه این که با بررسی مطالبی که از آثار خود ملاصدرا بیان شد، می توان پی برد که علیرغم تصور صاحب آثار، این مطالب تنها به اثبات یک معاد و آن هم معاد روحانی پرداخته و حتی یک دلیل هم برای اثبات معاد جسمانی اقامه نشده و آن جسمی که مد نظر نویسنده بوده، در واقع تنها اشتراک لفظی با جسم طبیعی دنیوی دارد و این امر باعث برانگیخته شدن آن نمی شود. شاید بهتر بود خود ملاصدرا نیز همچون سایر فیلسوفان از جمله ابن سینا، تنها دلیل معاد جسمانی را قول پیامبر صادق و آیات قرآنی می دانست که مستقیما به برانگیخته شدن اجسام و حتی سرانگشتان اشاره نموده است.

پی نوشت ها و منابع:

1. شیرازی، صدرالمتألهین (1387) شواهد الربوبية، ترجمه علی بابایی، به انضمام حواشی ملا هادی سبزواری، تهران: نشر مولی، ص 271
2. _____ (1371) مفاتیح الغیب، ترجمه و تعلیق: محمدخواجهی، بامقدمه آیت الله شیخ علی عابدی شاهرودی، تهران: نشر مولی، ص 976
3. شواهد، شاهد دوم، اشراق یکم/ زادالمسافر اصل 12/ فصل چهارم از باب هشتم سفر چهارم اسفار
4. شیرازی، صدرالمتألهین (1377) رسالة الحشر، ترجمه و تصحیح: محمد خواجهی، تهران: نشر مولی، ص 60 و 61
5. _____ (1382) الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، به ضمیمه تعلیقات سبزواری، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ص 285
6. _____ (1377) رسالة الحشر، ترجمه و تصحیح: محمد خواجهی، تهران: نشر مولی، ص 58
7. _____ (1371) مفاتیح الغیب، ترجمه و تعلیق: محمدخواجهی، بامقدمه آیت الله شیخ علی عابدی شاهرودی، تهران: نشر مولی، ص 967
8. _____ (1387) شواهد الربوبية، ترجمه علی بابایی، به انضمام حواشی ملا هادی سبزواری، تهران: نشر مولی، ص 290
9. آشتیانی، سید جلال الدین (1379) شرح بر زادالمسافر ملاصدرا، معاد جسمانی، تهران: امیر کبیر طاهره سادات موسوی